

آمدن میدان زرد و کون آساند عیان و زرد کرد و کبر اولد و زینت  
 زور آسانده انداخته نعل زرد کوب هلال بوسناده شاد حالدر  
 وادی السلمان مطر زانوب لجه بشعاعه و الجونی زرق العقب  
 خافاوس الملک الم سخی القی بارض بفضیح نعل الیوب  
 مصدوقه کریمه فندلی مکان قاپ نوسین او ادنی بو صغونه بو تیز  
 مدعی در القصه — نیم شبان بک لاهی ز دور  
 آمد و آورد براتی ز نور . بران چابک سواران مضار بر حقیقی آورده  
 دو آب چراگاه چناندن بر چارابی لاکمان بهادر که مردن بزرگ  
 و استردن کوچک بوزی مشابهدوی آدمی و ایتدی مانند توام کما  
 و سینه بی شبیه ثبوت حرا و اوقوسی مائل دره بهیجا که کمال صفا  
 خورشید رختان کی در خشان کور بوزایدی — براتی شتاند  
 مانند برق . سانش چو خورشید در نور خرق . بر نیم بی بک لولو  
 نمی . رونده چو لولو بر اینی . و مشابهد سرعت زقاری بوندان  
 فهم اولور که بر این افسار افانندن هر چه نظر هاسید کوشه ستم  
 خارا شکار خندان او ز کوشه کور زایدی — چنان شد که از تری کام او

سیتی بدو چو شمشیر رام او . قدم بر قیاس خط میکشید  
 مکر خود نظر بر قدم مینهاد . براتی چو نور بصر نیز کام  
 جوادی قمر سیر کرد و حرام . ز آب و خاکش نبوده شربت  
 جوید بستان برای شست . که ناکه بجز حکم جهان آفرین  
 گرفتار عیان جبریل امین . رسانید نزد یک خیر الام  
 که ای داده کار زمین را نظام . خواست کن مشب سوسی سپهر  
 خجل ساز از روی خود ده مهر . لاجرم اول نور دیده کابجا افضل  
 الصلوات رکاب صاعقه شتاب بر قباپی و قد فرسای مکن صبا کوب  
 ع برق صفت چست بر پشت بران جبریل و بجاییل دولت و عزت  
 کیمی بین و یارنده ملازم رکاب کیمی بجاری اولد قدره سینه پوش  
 ام القری دست بر آورده بیخ و شتاب اولوب بو خط طراز سیر و پی خون  
 جگر کظم بدیع طواف زمین و مساز کلک ناک عالم الیدی  
 دولت و عزت بکی بک دو انک لولون . قنده عزم ایاریک و بکوشه  
 چو زارستان اول المی معظم نوشته و برین چندان هزاران هزار ملک نور  
 رشته را ضحی ایدرم برای بیت خواندن نهضت اجلال ایدوان